

ابوالحسن بنی صدر

## ولایت مطلقه فقیه دستگاه تولید خشونت

در قسمت اول این مطالعه (خانه‌های عفاف؟) نقش کلیدی دولت قدرتمدار را در توسعه و تکاثر شتابگیر آسیبها و نابسامانیهای اجتماعی، بخصوص فحشاء، توضیح دادم و یادآور شدم، در قسمت دوم، به نقش دولت ملاتاریا باز می‌گردم:

«خشونت خودجوش» وجود ندارد، خشونتهای فردی و جمعی، فرآورده‌های خشونت سازمان یافته‌اند:

۶- دولت ملاتاریا دولت حقوق مدار نیست. دولت قدرت مدار است. این دولت دو بخش دارد: «ولایت مطلقه فقیه» یا سازماندهی فراگیر خشونت. تمامی دستگاههای که کارشان بکار بردن قدرت (= زور) است، در این بخش متمرکز هستند. بخش دیگر که مأمور انجام خدمات است، در کار خود، مستقل نیست. می‌باید از مجرای «ولایت مطلقه فقیه» عمل کند. به سخن دیگر، هیچ خدمت دولتی که از راه خشونت، انجام نگیرد، وجود ندارد. از این روست که دولت ملاتاریا دستگاه سازمان دهنده تولید خشونت و بکار بردن آن گشته است. و

۶/۱- با توجه به این واقعیت که دولت ملاتاریا، در مقایسه با استبداد آن روز پهلوی، فراگیرتر است - چرا که در همه بعدهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی حضوری فراگیر دارد - رابطه‌های فرد با فرد و گروه با گروه نیز در محدوده خشونت سازمان یافته دولت، برقرار می‌شوند و به این خشونت آلوده‌اند. و

۶/۲- اگر دولت ملاتاریا سازماندهی فراگیر خشونت گشته است، از این روست که بقای خود را در گرو تحول ناپذیر کردن نظام اجتماعی می‌بیند و برای آنکه نظام اجتماعی تحول نپذیرد، می‌باید نیروهای محرکه خنثی شوند. در حقیقت، نیروهای محرکه، در جامعه باز، بطور خودجوش، در رشد بکار می‌افتند. چنانکه،

- جوانان می‌آموزند و نیروی محرکه بنای جامعه باز تر فردا می‌شوند.

- سرمایه‌ها بکار می‌افتند و توانائی دستگاه اقتصادی را برای کار دادن به جوانان، افزایش می‌دهند و...

اما جامعه باز، جامعه‌ایست که در درون و بیرون خود، از مدارهای بسته رها باشد. بنا بر قاعده، هر اندازه جامعه‌ای از مدارهای بسته رها تر، تخریب نیروهای محرکه‌اش ناچیز تر و توانائی رشدش بیشتر می‌شود.

از این روست که برای تبدیل جامعه باز به جامعه بسته، قدرتمداران مدارهای بسته داخلی و خارجی بوجود می‌آورند و در آنها، به نیروهای محرکه سمت و سوی تخریبی می‌دهند. از راه تخریب نیروهای محرکه است که نظام اجتماعی تحول ناپذیر و دستگاه تخریب نیروی محرکه و تولید خشونت در انواع نابسامانیها می‌گردد. با توجه به نقش بی بدیل سکس در تخریب نیروهای محرکه، در قدرت مداری، زن شئی جنسی می‌گردد و سکس نقش اول را در آسیبها و نابسامانیهای اجتماعی پیدا می‌کند.

۶/۳- بدیهی است که سکس به تنهایی نقش اول را پیدا نمی‌کند: می‌باید مجاری فعالیتهای

سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی فعالیت طبیعی نیروی محرکه اصلی که انسان است، بسته گردند و در فضای بسته‌ای، مجموعه‌ای پدید آید که قلمرو فعالیت تخریبی نیروی محرکه می‌شود. در این مجموعه، سکس و عوامل دیگر، عامل‌های گسترش یکدیگر می‌شوند:

سکس (بمعنای محرومیت زن و مرد و بیشتر زن از منزلت و حقوق انسانی و ناچیز شدن زن در شئی جنسی) + فقر مالی فعال یعنی فقر مجاز کننده کسب پول از هر راه و فقرهای ناشی از سانسورهای اندیشه‌ها و اطلاعات + خشونت سازمان یافته فراگیر + مخدرهایی که در انطباق طلبی انسانهای قربانی با مجموعه، نقش اول را دارند + بسته بودن فضای زندگی (فرداهای نامعلوم و ناتوانی روستاها و شهرها از پیشنهاد کار و زندگی به جوانان) + نابرابریها و تبعیضها و نقشی که مصرف (که سکس در چند و چون آن نقش اول را پیدا می‌کند) در تشخیص و تشخیص قشرهای اجتماعی از یکدیگر پیدا می‌کنند + جانشین جریان اطلاعات شدن ضد اطلاعات و مبادله‌های فرآورده‌های عقل قدرت مدار + غیر مستقیم شدن رابطه انسان با محیطهای زیست طبیعی و اجتماعی (بدین خاطر که در قلمرو اقتصاد و فرهنگ، از راه مصرف واردات و «خدمات» با این محیطها رابطه برقرار می‌شود و جامعه در فعالیتهای اقتصادی و غیر آن، تابع دولت است و قدرت سیاسی واسطه بیشتر رابطه هاست) + بعلاوه تنگ شدن روز افزون عرصه‌های رشد + بعلاوه فقدان رهبری بیانگر ارزشهای ناظر به رشد = آسیبها و نابسامانیهای روز افزون جنسی و غیر آن.

فضائی که این مجموعه بوجود می‌آورد، خشونت را همگانی می‌کند. آسیبهای اجتماعی اشکال گوناگون خشونتی هستند که همگانی شده‌است. جو خشونت چنان سنگین می‌شود که هرکس می‌پندارد در جامعه، هیچ امری جز نابسامانیها روی نمی‌دهند. از این رواست، که وقتی می‌پرسی در ایران چه خبر؟ بلادرنگ، پاسخ می‌شنوی: فحشاء بی داد می‌کند، مردم همه عصبی هستند، حرف عادی شده فحش، ناامنی بیکاری را از یاد مردم برده، «خامنه‌ای ایران را «خانه عفاف» کرده‌است»...

۷- اگر جامعه آقای خامنه‌ای را مسئول توسعه آسیبها و نابسامانیها می‌شناسد - جامعه همین داوری را در باره شاه سابق نیز می‌کرد - نباید فراموش کند که تفاوتی اساسی میان استبداد شاه سابق و استبداد ملاتاریا وجود دارد:

- در آن دوره، رهبری دینی بیرون از رژیم عمل می‌کرد. در بطن جامعه، بیانگر ارزشهایی بود که انسانها را از مدار بسته خشونت بیرون نگاه می‌داشتند. دم از حقوق و آزادی انسان می‌زد. - گرایشهای مخالف، الف - نمی‌کوشیدند به درون آن رژیم در آیند. و ب - بیانگرهای آرمانها و روشهای رشد بودند. در یک کلام، در برابر مدار بسته‌ای که در آن، رهبری با رژیم شاه بود، مدار بازی قرار می‌گرفت که رهبری، در مجموعه و ترکیب خود، بیانگر اراده‌گذار از جامعه بسته به جامعه باز بود. بازکردن مدارهای بسته (بخصوص مدار بسته با حزب توده و «شوروی» سابق)، انقلاب را بمثابة خشونت زدائی همگانی در دستور کار مردم ایران قرار داد.

امروز، الف - دو رأس دیگر مثلث زور پرست، خود فضاها و مدارهای بسته مشابهی را بوجود آورده‌اند. هم در بغداد و هم در لوس آنجلس، در مجموعه‌های خشونت ساز، «سکس» نقش اول را دارد. ب - رهبری دینی بزحمت دارد حساب خود و دین را از حساب رژیم ملاتاریا جدا می‌کند. در آنچه به حقوق انسان و بخصوص به حقوق و منزلت زن مربوط می‌شود، تشخیص رهبری دینی از ملاتاریا، بسیار مشکل گشته است. و ج - بخشی از رهبری سیاسی، راه حل را در درون رژیم می‌جوید و از مجموعه‌ای که فضا و مدار بسته خشونت را ایجاد کرده‌است، غافل است و این تنها غفلت او نیست: غفلت بزرگ ترش اینست که رهبری بیانگر خشونت زدائی در بطن جامعه قرار می‌گیرد و از راه جامعه عمل می‌کند. چند نوبت در باره فرق عمل رهبری از راه مردم با مردم از راه رهبری، نوشته‌ام. خوانندگانی خواسته‌اند که تفاوت بسیار با اهمیت این دو نوع رهبری را، بیشتر توضیح دهم و آن را هرچه شفاف‌تر بگردانم. از این رو، یکبار دیگر، با مثالی،

می‌کوشم این فرق اساسی را توضیح دهم:

در نظام اجتماعی بسته که نظام استبدادی است، در هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، روشها امری هستند: مقام دینی امر می‌کند و آدمی باید اطاعت کند. کافی است بگوئی انسان نباید میمون وار تقلید کند تا درخور مجازات اعدام بگردد! «رهبر» کارش امر و نهی کردن است. کارفرما، کارفرمائی را امر کردن می‌انگارد و، از کارکنان، اجرای بی چون و چرا مطالبه می‌کند. در مدرسه، معلم آمر و شاگرد مأمور اجرای اوامر است. در خانه، وقتی مرد سالار است، کار او امر کردن و کار اعضای خانواده اطاعت کردن است. پزشک کارش صدور اوامر درمانی و بیمار کارش اطاعت از این اوامر است. در این «فرهنگ»، در قلمرو سیاسی، روش عمومی رهبری دعوت از مردم به پیروی کردن است. از این روست که هر بار می‌پرسی مردم چرا حرکت نمی‌کنند؟ پاسخ می‌شنوی در درون کشور، کسی نیست که مردم به دنبالش راه بیفتند. غافل از آنکه مدار بسته اصلی که فضای اجتماعی را از خشونت انباشته می‌کند و خشونت در انواع آسیبها و نابسامانها ابراز می‌شود، همین رابطه یک سویه و همگانی شدن روش امری است. چرا که امر کردن بیاتر موقعت آمر در سلسله مراتب قدرت است. در این سلسله مراتب، مادونها، همه، از امر و نهیها اطاعت می‌کنند. اما اطاعت امر کردن یعنی خود را با رأی دستور دهنده تطبیق دادن و استعدادهای خویش را در این انطباق بکار بردن.

حال اگر رهبر دینی و رهبر سیاسی بخواهند از راه مردم عمل کنند، اگر معلم بخواهد از راه شاگرد، عمل کند، اگر پزشک بخواهد از راه بیمار عمل کند، اگر...، الف - بیان و روش، بیان و روش آزادی می‌شود. یعنی، پیش از هر کار، ارزیابی و نقد، جانشین امر می‌شود. و ب - ابتکار عمل از آن کسی می‌شود که رهبری می‌شود و ج - از راه شرکت دادن رهبری شونده در رهبری، رشد واقعیت پیدا می‌کند. برای مثال، پزشک الف - آزاد از ملاحظه‌ها، به ارزیابی و نقد روحی و جسمی بیمار می‌پردازد و او را از چند و چون بیماریش آگاه می‌کند و ب - کار مبارزه با بیماری را از آن بیمار می‌شناسد و ج - نقش بیمار در درمان بیماری و نقش دارو در این درمان و نقش خود را بعنوان ارزیاب و منتقد و پیشنهاد کننده، به بیمار تفهیم می‌کند. و با بیمار در درمان بیماری همکاری می‌کند. یک رهبری دینی یا سیاسی، نخست،

الف - خود را از موضع آمر آزاد می‌کند و در همان موضع ابلاغ و هشدار و انذار قرار می‌دهد که موضع پیامبری است. آنگاه آزاد از ملاحظه‌ها، بخصوص ملاحظه مردم ستائی عوام فریبانه، به ارزیابی و نقد جامعه می‌پردازد و راه حل‌های خود را پیشنهاد می‌کند. و ب - از هر اقدامی بنام مردم و در مقام قیمومت، پرهیز می‌کند. ابتکار عمل را حق جامعه می‌شناسد و تنگی مجال و مغتنم شمردن فرصت و... و عذرهایی چون «مردم نادانند» و خطر خارجی چنان است و خطر داخلی چنین است را، مجوز جانشین مردم کردن خود نمی‌کند. ج - می‌داند عمل از راه مردم، صبر ایوب می‌طلبد. بنا بر این، خویشان را بدین صبر می‌باید کمال بخشد و جامعه را، در کوششهایش، همراهی کند. این کار را نیز از راه نقد و تصحیح انجام دهد.

و آنگاه، با نقد خویش، از غفلتی بزرگ بدر آید. آن غفلت اینست:

رهبری، یک انسان و یا گروهی از انسان‌ها نیست که طرز فکر و روشی دارد و در جامعه خود نقشی را بر عهده می‌گیرد. هر رهبری مجموعه ایست و بنا بر اینکه مدار بسته یا باز باشد، این یا آن ترکیب را پیدا می‌کند. اگر فرض کنیم جامعه باز و تحول پذیر و شمار مدارهای بسته اندک است، مجموعه‌ای که رهبری را تشکیل می‌دهد، این عناصر را در بر می‌گیرد و خود دارای مدار باز و بر وفق آزادی، ساخت می‌پذیرد:

اندیشه راهنمائی شامل بیان آزادی و اصول راهنمای هدف و روش + انسانهای دارای عقلهای آزاد و این اندیشه و اصول + هدف که متحقق گرداندن اصول راهنماست + اخلاق درخور از جمله وفای به عهد با اندیشه و اصول راهنما

و استقامت و صبر بسیار و روش که خشونت زدائی است، یعنی ارزیابی و نقد، پیشنهاد راه حل و هشدار و انداز + میزان عدالت، که جدا کننده لاکراه از اکراه یا آزادی از قدرت (= زور) است + مشارکت جامعه‌ای که می‌باید تغییر کند و تغییر دهد تا نیروهای محرکه به راه رشد سمت و سو یابند و در رشد بکار افتند و هدف تحقق پیدا کند.

تغییر هریک از این عناصر، حتی تغییر هر جز از اجزای یکی از این عناصر، چندی و چونی رهبری را تغییر می‌دهد. اهمیت این رهبری در رها کردن جامعه از سرطان نابسامانیها بدانچه است که، بنا بر تجربه، انگشت شماری از انسانها می‌توانند چنین رهبری را بوجود آورند و می‌توانند بانی انقلابی با شرکت مردم بگردند و جامعه را از بیراهه انحطاط به راست راه رشد آورند. تأکید قرآن بر اهمیت تعیین کننده این رهبری، به حق و خاطر نشان کردن قاعده است. جامعه‌هایی که راه و روش چگونه زیستن را گم می‌کنند و در بیراهه چگونه مردن، گرفتار آسیبها و نابسامانیهای مرگبار می‌شوند، نخست این قاعده را از یاد می‌برند. بسا جامعه به نابسامانیها مرده‌اند و تا مرگ نیز قاعده و بنا بر این رهبری درخور چگونه زیستن را پیدا نکرده‌اند. بسا انسانها که قاعده را به یاد آورده‌اند اما در خود توان پدید آوردن چنین رهبری را سراغ نکرده‌اند و یا بجای انتقاد از خود و الگوی این رهبری شدن، گمان برده‌اند خطا از جامعه است که در بیراهه مرگ تا آستانه آن رفته است و نمی‌تواند بازگردد.

بسیارند که نوح را مثال می‌آورند. عقل زورمدار آقای مشکینی، همانند هر عقل زورمداری، با تخریب شروع می‌کند. این بار، این عقل زورمدار برای ستایش غلوآمیز از آقای خمینی، نوح (ع) را کوچک می‌کند. اما اگر او عقل خود را آزاد می‌کرد و با چشمان حیات بین در مثال نوح (ع) می‌نگریست، می‌دید اگر آن رهبری نبود که زمان از فرسودن توان وفای به عهد و استقامت و شکیباییش ناتوان گشت، زندگی بر روی زمین نجات و ادامه نمی‌یافت. اگر نوح چون یونس ناشکیبا می‌گشت، آن رهبری پدید نمی‌آمد که بر آن طوفان هستی سوز، پیروز آید. از اینجا، هرکس در این رهبری، رهبری آزادی، شرکت می‌کند و «از مردم مأیوس می‌شود»، درجا باید به ارزیابی و نقد خویش نشیند. در خود، کسریهای رهبری را بشناسد و در رفع آنها بکوشد. هر اندازه رهبری بی نقص‌تر امکان بازگشت جامعه به راست راه آزادی بیشتر.

۸- روش تبلیغاتی اصلی ملاتاریا، نشان دادن آسیبها و نابسامانیهای اجتماعی جامعه‌های دیگر، بخصوص جامعه‌های غرب دارای نظامهای مردم سالار است. این نابسامانیها را تا بخواهی بزرگ می‌کند. بسیارند کسانی که می‌گویند نابسامانیها واقعیتهای همه زمانی و همه مکانی هستند. فحشاء همه وقت و در همه جامعه‌ها بوده‌است. اعتیادها، همه وقت و در همه جامعه‌ها بوده‌اند، و... برخی بر آنند که می‌باید نابسامانیها را بعنوان واقعیت پذیرفت و تحت قرار و قاعده آورد تا آسیبهای جنبی ببار نیاورند. جمعی دیگر که از تحول جامعه‌ها آگاه هستند و می‌دانند بسیارند اموری که زمانی نابسامانی شمرده می‌شدند و مبارزه با آنها بی نتیجه ماندند و جامعه صفت «نابسامان» را از آنها سترد، می‌دانند که جریان پدید آمدن نابسامانی و آنگاه پذیرفته شدن آن، محیط‌های زیست طبیعی و اجتماعی را سخت آلوده کرده‌است. با وجود، هم اکنون، هستند سیاستمداران و متفکرانی که پیشنهاد می‌کنند مصرف مواد مخدر آزاد گردد.

اما آنها هم که نسبت به مرگ محیط‌های زیست طبیعی و اجتماعی هشدار می‌دهند، کم نیستند و بر شمارشان نیز افزوده می‌شود. در حقیقت، در جامعه‌های لیبرال، قدرت که مدار عمومی پندار و گفتار و کردار گشته است، میان فرد با فرد، مدار بسته بوجود آورده‌است. چرا که رابطه‌ها را قدرت معین می‌کند. بنا بر تعریف، دولت «حقوق مدار»، کارش تنظیم رابطه‌ها به تریبی است که قدرت یکی دیگری را خورد نکند. اما آیا به این کار تواناست؟ نه. زیرا دولت خود قدرتی است که فرد در برابر آن، تنها و ناتوان است. غیر از اینکه سرمایه سالاری و سالاریهای دیگر بقای خود را در مصرف و تخریب بخش بزرگی از نیروهای محرکه می‌بینند. این سالاریها نظامی را بوجود آورده‌اند بر مدار «مصرف انبوه» و دولت را نیز پاسدار این نظام گردانده‌اند. دولتها

مأمورند میزان مصرف را بالا ببرند.

اما آیا بالا رفتن دائمی میزان تخریب نیروهای محرکه بدان معنی است که مردم سالاریهای غرب نیز نظامهای بسته هستند با این تفاوت که در این نظامها، میزان تخریب نیروهای محرکه و بنا بر این، نابسامانیهای اجتماعی بالاتر است؟ خوانندگان آشنا به جامعه‌های غرب می‌دانند که، از سوئی، راستهای افراطی به این پرسش، پاسخ آری می‌دهند و از سوی دیگر، اقبال این جامعه‌ها به دین، کوششی است برای بیرون رفتن از مدارهای بسته. الا اینکه دین نتوانسته است فضای باز لاکراه را به جامعه‌ها بنمایاند. بدین خاطر، روشنفکران غرب بدان امید بسته‌اند که در جامعه‌ای دیگر، اندیشه راهنمایی پدید آید و به انسان، راه و رسم زندگی آزاد را بیاموزد.

و باز می‌دانیم که ملاتاریا قصدش از بزرگ نشان دادن نابسامانیهای جامعه‌های غرب، توجیه استبداد ویرانگر و فسادگستر خویش است. از سوئی می‌خواهد جامعه ما را مطمئن کند که نابسامانیها در جامعه‌های دیگر نیز فراگیرند و از سوی دیگر، وارونه واقعیت را بیاوراند. بیاوراند که استبدادش جلوگیری کننده از توسعه نابسامانیها است! آیا ملاتاریا آزادی را مساوی «اشاعه لهو لعب و بی بند و باری» توصیف نمی‌کند؟ اما آیا در مقایسه‌ای که می‌کند، راستگوست و واقعیت را همان سان که هست می‌بیند و بازگو می‌کند؟ نه. چرا که الف - روش مقایسه بد و بدتر، کار زور پرستها است. چنانکه پهلوی طلبها، پویائی استبداد دوران شاه سابق را از دیدها پنهان می‌کنند و استبداد امروز را بدتر از استبداد آن روز تبلیغ می‌کنند. نمی‌گویند اگر آن استبداد ادامه پیدا کرده بود، وضعیت امروز ایران چگونه می‌شد؟ و یا دولت ملاتاریا (هر دو جبهه آن) این دولت را با استبدادهای منطقه مقایسه می‌کنند و می‌پرسند: چرا غرب تفاوت این استبداد را با آن استبدادها نمی‌بیند. غافل از اینکه ب - مقایسه یک طرفه است. توضیح اینکه جامعه‌های مردم سالار رشد نیز می‌کنند. بنا بر این، زندگی انسان جامعه غربی، در نابسامانیها خلاصه نمی‌شود. به سخن دیگر، هنوز جامعه‌ها تحول پذیر و بدان اندازه باز هستند که نیروهای محرکه را جذب و در رشد بکار گیرند. ج - پرسش اصلی در باره این جامعه‌ها اینست که آیا آن رهبری که نه تنها مانع از بسته شدن نظام جامعه بگردد بلکه مدارهای بسته را باز کند و بر توان تحول پذیری جامعه بیفزاید، شکل می‌گیرد یا نه؟

بدین قرار، در جهان امروز که نابسامانیهای اجتماعی توسعه و تکاثر شتاب گیر پیدا می‌کنند (بر استثمار جنسی، زنده بگور کردن دختران نوزاد، فروش نوزادان، کشتارها و... افزوده می‌شوند)، تصدیق نابسامانیها بمثابه واقعیت، مشکل را حل نمی‌کند. بلکه اقتضای واقعیت را دیدن، ایجاد رهبری توانا به گشودن مدارهای بسته و خشونت زدائی است. از این دید که بنگری، سخن آقای محمد رضا خاتمی (سکوت آقای خاتمی تن دادن به بد از بیم بدتر است)، عذر تراشی نیست، تسلیم شدن به زورمداری است. کسی که خود را در مدار بسته بد و بدتر زندانی می‌کند، آلت فعل زورمداری می‌شود. آیا آقای خاتمی چنین نشده است؟ گسترش نابسامانیها نمی‌گویند که «اصلاح طلبی» در محدوده رژیم ملاتاریا، نه تنها اصلاح طلبی نبوده که ایجاد مانع اساسی بر سر راه ایجاد رهبری آزاد برای جامعه آزاد و رها از نابسامانیهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و محیط زیستی بوده است؟

۹ - راست بخواهی نابسامانی هیچ جز انتخاب بد از بیم بدتر نیست. رفتار آقای خاتمی، رفتار تمامی کسانی است که از بیم بدتر، به بد تسلیم می‌شوند: زنانی که فقر را بدتر و خودفروشی را بد می‌دانند، از بیم بدتر، تسلیم بد می‌شوند. معتادانی که از بیم آنچه بدتر می‌شمرده‌اند، برای بفراموشی سپردن آن و یا رهائی از آن، به استعمال این یا آن مخدر، تن داده‌اند، از بیم بدتر تسلیم بد شده‌اند. حتی آنها هم که در مقام دهن کجی به رژیم، به این و آن نابسامانی روی می‌آورند، ارتکاب بد را «مبارزه» با بدتر توصیف می‌کنند. غافل از اینکه، بدست خویش، نیروی محرکه‌ای را ویران می‌سازند که خود هستند و بسود قدرت حاکم (بدتر) ویران می‌سازند. و نیروی محرکه‌ای را ویران می‌کنند که می‌تواند در باز کردن مدار بسته بد و بدتر بکار افتد.

این را که مدار بسته بد و بدتر را زور پدید می آورد و زندانی شدن در این مدار و تن دادن به بد، تن دادن به بدتر است، مکرر توضیح داده ام. در این مطالعه، به همه آنها که می توانند در رهبری برای آزادی نقش پیدا کنند، هشدار می دهم که بنام اصلاح طلبی و هر نام دیگری به مدار بسته بد و بدتر در آمدن، خود و جامعه را به ارتکاب بد واداشتن، تخریب مجانی نیروهای محرکه بسود «بدتر»، یعنی استبداد ملاتاریا است. بدین قرار، از بیم بدتر تسلیم بد شدن، تنها یک عمل فعل پذیر نیست. در همان حال، یک عمل فعال است. زیرا ویران شدن و ویران کردن است: تراز عمل به این باور که در مدار بسته استبداد ملاتاریا، اصلاح میسر است، الف - تخریب شدن و تخریب کردن نیروهای محرکه است و ب - ممانعت از پیدایش رهبری توانا بگشودن مدارهای بسته و آزاد شدن و آزاد کردن از مدار بسته بد و بدتر است. ج - تنگ کردن عرصه های اجتماعی و طبیعی رشد و گسترده کردن قلمروهای ویرانگری است:

نابسامانیهای بزرگ اقتصادی (صدور ثروتهای طبیعی، مهاجرت استعدادها، فرار سرمایه ها، بیکاری، گرانی، قاچاقها و...) و نابسامانیهای کلان اجتماعی (بی منزلتی انسان و تخریب جوانان، بی منزلتی مضاعف زنان و...) و نابسامانیهای بزرگ تر سیاسی (همگانی شدن زور بعنوان روش اصلی زندگی و امری شدن روشها و سازمان دادن به خشونت در تمامی سلسله مراتب اجتماعی و پی آمدها نشان) و نابسامانی های عظیم تر فرهنگی (بیان استبداد شدن دین، استقرار ضد ارزشها، فرآورده های هنری که توجیه چگونه مردن در مدار بسته بد و بدتر هستند و...) همه و همه، حاصل محدودتر شدن عرصه های اجتماعی و طبیعی رشد و هرچه گسترده تر شدن قلمروهای تولید و مصرف خشونت در انواع نابسامانیها هستند. و

۱۰ - حاصل اینکه آسیب و نابسامانی با نقض حقی از حقوق انسان پدید می آید. اما حق را زور نقض می کند. و زور، همانطور که به تکرار توضیح داده ام، جهت ویرانگری دادن به نیرو است. اما کسی که به نیرو جهت ویرانگری می دهد، نخست حقوق خویش را نقض می کند.

بدین قرار، جامعه آزاد و عادل، جامعه ایست که در آن، زندگی هر انسان عمل به حقوق ذاتی او است. بدین خاطر، راه رشد از راه ویرانگری جداست:

- میزان رشد اندازه عمل به حقوق و فعالیت هماهنگ استعدادهای آدمی را نشان می دهد. و  
- آسیبها و نابسامانیها میزان عمل نکردن به حقوق و فعالیتهای نا همساز و ویرانگر استعدادهای انسان را گزارش می کنند.

از اینجا، دو کار همزمان می باید انجام بگیرند:

۱ - بازکردن مدارهای بسته و برجیدن بساط سازماندهی خشونت در سطح دولت و دیگر بنیادها (یا نهادهای جامعه و

۲ - شفاف کردن تعریفهای آزادی و حق و آگاه کردن انسانها از حقوق خویش و تدارک فراخوانی اجتماعی و طبیعی فعال شدن انسانها بمثابة مجموعه ای از استعدادهای و حقوق.

آیا انجام این دو کار بدان معنی است که می باید بساط تعقیب و مجازات مجرمان، یعنی نیروهای انتظامی و دستگاه قضائی را نیز برجید؟ خواننده آگاه می داند که در غرب، تمایلهای راست استقرار امنیت را درگرو سرکوب هرچه وسیع تر و قاطع تر سلب کنندگان امنیت می داند. هم اکنون، حکومت بوش، بنام مبارزه با تروریسم، جنگ تدارک می کند. پدر او نیز با مافیاهای مواد مخدر اعلان جنگ داد. با آنکه آن جنگ با شکست کامل حکومت او پایان یافت، پسر آزموده پدر را می آزماید و بدون تردید، جز شکستی بزرگ تر عاید نمی کند. چرا که جنگ با مافیاها و تروریسم وقتی به پیروزی می انجامد که در جامعه ها و در روابط میان جامعه ها، مدارهای ذهنی و عینی بسته گشوده شده باشند. قدرت (= زور) که ضد ارزش است، ارزش برین نباشد و بنیادها (یا نهادهای جامعه ساخت زورمدار خود را از دست داده باشند و فرهنگ آزادی همگانی شده باشد. در چنین وضعیتی، برای آنکه اقلیت کوچک هر جامعه که زور مدار می مانند و

افرادی که از راه رشد به بیراهه ویرانگری می‌افتند، از دیگران سلب حقوق و آزادی نکنند، دستگاه‌های انتظامی و قضائی، بعنوان مدافع حقوق و آزادی، کار برد پیدا می‌کنند.

زنهار! ویرانگرترین کارها، بستن مدارها و جانشین همه‌کار کردن سرکوب است. این روش، روش توسعه و تکاثر شتاب‌گیر آسیبها و نابسامانیهای اجتماعی است. اگر امروز، شمار زندانیان ۳۰ برابر زندانیان در دوران مرجع انقلاب است و اگر برغم شدیدترین مجازاتها، بیشتر از ۱۰۰ هزار از زندانیان، زندانیانی هستند که با مواد مخدر سر و کار دارند، اگر فحشاء توسعه می‌یابد، اگر... جز بدین خاطر نیست که رژیم ملاتاریا، در همان حال که مدارهای ذهنی و عینی ایرانیان را می‌بندد، نابسامانیها و سرکوب آنها را مجوز استبداد جنایت و فسادگستر خویش می‌کند. زنهار! مدار بسته را زور ایجاد می‌کند و این مدار، مدار بد و بدتر، یاگذار دائمی از بد به بدتر و از بدتر به بدترین است.

آیا عقل آزادی نیست که چند و چون جرائم و شمار زندانیان، در دوران شاه سابق و دوران ملاتاریا، را با دوران مرجع انقلاب مقایسه کند و بپرسد چرا در دوران مرجع، نابسامانیهای اجتماعی کم شمار و میزان ویرانگری ناچیز بود و در رژیم شاه و رژیم ملاتاریا، پر شمار و بالاترین میزان ویرانگری بودند و شدند؟ اگر هست، بر او است که به جامعه خطاب کند و به ایرانیان، مسئولیتهاشان را بیادشان آورد. مدارهای ذهنی و عینی را که تنگنای پرخشونت پندار و گفتار و کردارشان گشته‌اند، به آنها بشناساند و آنها را به آزادی بخواند. از آنها بپرسد: تاکی می‌خواهید به گذار از افراط به تفریط ادامه دهید؟ تاکی می‌خواهید سرنوشت خویش را به زور و زورمداران بسپارید و زانوی عجز و غم بغل کنید و از فساد و فحشاء و فراوان نابسامانیهای دیگر، شکوه کنید؟ تا کی...

همت کنید! آزاد شوید! برخیزید و در آزاد کردن استقامت کنید!